

مریم مادر عیسی



فرا تر از آخور

"مگر می‌شود از ناصره جلیل آن دهکده دور افتاده در آن ناحیه محقر چیزی خوب بیرون بیاید؟" (یوحنا ۱: ۴۶). اما از همین شهر محقر جلیل بود که خدا مریم باکره را برگزید تا مادر عیسی گردد (متی ۱: ۲۳-۲۱).

مریم زنی آگاه و در انتظار وعده خدا

همه چیز از همین جای محقر شروع شد. درک مریم از کتاب مقدس و تمایل او به اطاعت از خدا نشان می‌دهد که چقدر کلام خدا در او ریشه دوانیده بوده و به‌خوبی از پیشگویی اشعای نبی خبر داشت که می‌گفت: «باکره‌ای آبستن شده، پسری به دنیا خواهد آورد و او را عمانوئیل خواهند نامید» (اشعیا ۷: ۱۴).

آنچه که خدا از مریم می‌خواست با افتخارترین مسئولیتی بود که به یک زن عطا شده بود و مریم در مقابل این مسئولیت، اعتماد کامل خود را به خدا عرضه کرد؛ او تمامی وجود خود را به روح القدس تسلیم نمود (لوقا ۱: ۳۵-۳۴). خبری که مریم از فرشته شنید دور از انتظار بود. اما او خود را با شادی تسلیم این خبر نمود. این مطلب را در نغمه شادی او می‌یابیم که در آن خداوند را جلال می‌بخشد (لوقا ۱: ۴۵-۴۶). مریم وسیله‌ای در دست خدا بود و مجرای برکت برای تمامی بشر شد.

فراموش نکنیم که مریم شخصی گمنام در شهر بزرگی نبود که در آن کسی، کسی را نشناسد. او در یک دهکده کوچک مشرق زمین زندگی می‌کرد، در جایی که همه یکدیگر را می‌شناختند. به علاوه باید به یاد داشته باشیم که برخلاف امروزه که نامزدی، بین دو طرف تعهدی رسمی ایجاد نمی‌کند، از دید فرهنگ یهود، نامزدی دو نفر، در بین زن و مرد از هر نظر پیوندی رسمی ایجاد می‌کرد. این نامزدی معمولاً یک سال طول می‌کشید. مریم و یوسف هم نامزد بودند ولی در طول دوران نامزدی خود با هم زیر یک سقف زندگی نمی‌کردند. پس طبیعتاً زمانی که مریم خبر حاملگی خود را به یوسف داد می‌بایست برای او ضربه‌ای سنگین بوده باشد و تصمیم یوسف برای رها کردن مریم آن هم بدون سر و صدا دور از انصاف نبود.

همان شب یوسف رویایی دید که در آن خدا به او فرمود که بچه‌ای که در شکم مریم است از روح القدس می‌باشد (متی ۱: ۲۱-۱۹). این برای یوسف کافی بود. یوسف هم با پیشگویی اشعیا ۷: ۱۴ آشنا بود. شاید مریم می‌توانست با تمام دنیا با شجاعت روبرو شود، چرا که خود به‌خوبی می‌دانست که او و یوسف ابداً از نظر جسمی یکدیگر را لمس نکرده‌اند. اما اعتمادی که یوسف به مریم داشت، بر قدرت مریم می‌افزود. در جایی که اگر در کوچه‌های دهکده قدم می‌زدی همه را

می‌شناختی هنگامی که مریم بین مردم رفت و آمد می‌کرد، اعتماد و باوری که نسبت به خدا داشت او را قادر می‌کرد که با سرافرازی گام بردارد.

داستان زندگی مریم انسان را به هیجان می‌آورد ولی آیا همه او را به درستی درک کرده‌اند؟! برخی از مسیحیان با چشم بسته او را عزت و جلال می‌دهند بی‌آنکه با آنچه که کتاب مقدس در مورد او می‌گوید، آشنا باشند. از سوی دیگر نیز، هستند مسیحیانی که بر او و شخصیت و الایش نگاهی گذرا دارند. همین مطلب انگیزه‌ای بود که این نوشته را "فرا تر از آخور" بنامم. در روزهای کریسمس مریم فرد محبوب تمامی دنیاست. شخصیتی که در کنار صحنه آخور ظاهر می‌شود، در شکل و شمایلی پلاستیکی، چوبی و حتی کنده‌کاری شده در مرمر! چقدر باعث تأسف است که به محض آنکه کریسمس تمام می‌شود این شکل و شمایل‌ها هم گردگیری شده، بسته‌بندی گردیده و تا کریسمس بعد در انبار جا داده می‌شوند. موعظه‌های زیادی در مورد استر، روت، مریم و مرتا می‌شنویم، لیکن داستان مریم صرفاً در مدارس و در کلیساها فقط و فقط در هفته کریسمس بازگو می‌شود.

بسیاری از ما هنوز هم در همان صحنه آخور باقی مانده‌ایم و دوست داریم با مریم و عیسی کوچولو باقی بمانیم و فراتر نرویم. متأسفانه بسیاری از مردم در سراسر دنیا نمی‌دانند که عیسی رشد کرده و جان خود را در راه ما فدا نموده، از مردگان زنده شده و به آسمان صعود کرده و روزی باز خواهد گشت.

مریم مادری نمونه و با درایت

مریم زنی خانه‌دار بود. عیسی را از زمان بچگی تا بزرگسالی تر و خشک کرده و تربیت نموده بود. مریم نمونه‌ای است برای ما والدین که از او پیروی کنیم. او سرسپرده دعوت خود بود. سرسپردگی او به عیسی در مقام مادر، فقط منحصر به زمان تولد در آخور نبود، آخور شروع این سرسپردگی بود. یکی از دوستان من تعریف می‌کرد که بعد از زاییدن پسرش، زمانی که هیجان‌ها فروکش کرده و شوهرش بعد از یک هفته تعطیلی باز به سر کار رفته بود، به‌نگاه متوجه شد که در عرض یک هفته تبدیل به یک مادر شده است! زمانی که چشم را به بچه‌اش دوخت این فکر در ذهن او متجلی شد که این بچه تمامی ۲۴ ساعت از شبانه روز توجه و مراقبت او را لازم دارد، این فکر باعث شد که دست و پای خود را گم کند، می‌دانست که با این بچه نمی‌تواند مثل رادیو و تلویزیون رفتار کند و هر وقت که دلش بخواهد دگمه خاموش را بزند. بله، مسئولیت مریم در قبال عیسی هم مسئولیتی بود برای تمام زندگی او بر روی زمین.

مریم چه الگو و هدف و الایی برای ما والدین به‌جا گذاشته است. به‌یاد داشته باشیم که بچه‌ها به ما احتیاج دارند؛ نه صرفاً به‌خاطر وابستگی آنها به والدین در دوران کودکی. ما باید مانند مریم این مطلب را درک کنیم که مسئولیت ما در قبال فرزندانمان فراتر از دوران کودکی است. بیایید نه تنها شروعی مستحکم و استوار برای فرزندانمان به‌وجود بیاوریم بلکه به‌عنوان پدران و مادران، والدین روحانی، مسئولیت و سرسپردگی ما در قبال فرزندانمان برای تمامی طول زندگی آنها باشد. تا آنجایی که خدا به ما عمر عطا می‌کند.

مریم مادری خداترس و آزاداندیش

پس از وقایع تولد عیسی، بی‌شک مریم خوشحال بود که پس از مدتی فراری بودن و زندگی پناهندگی، باز به زندگی عادی خود بازگردد و به سر خانه و زندگی خود رود. دوباره آشپزی کند و بدون ترس از اینکه کسی قصد کشتن عیسی را داشته باشد، زندگی کند.

از همان سال‌های کودکی، مریم کلام خدا را به عیسی یاد داد، «ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است. پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما . . . آنها را به دقت به پسرانت تعلیم نما . . .» (تثنیه ۶: ۴-۷). مادر خدا ترس چه اثر مهمی در زندگی فرزند خود دارد. ابراهام لینکن چنین گفته است: «کسی که مادری خداترس دارد هرگز فقیر و بیچاره نیست.»

احتمالاً عیسی در سن پنج سالگی به مدرسه رفته است. مریم نیز مانند دیگر والدین یاد گرفت که به فرزند خود اجازه دهد که دوران‌های مختلف زندگی را سپری کند. بسیاری از ما زمانی که برای اولین بار بچه خود را به مدرسه می‌فرستیم، از دوری آنها احساس دل‌تنگی می‌کنیم، انگار که فرزند خود را گم کرده‌ایم. مریم و یوسف هم چنین والدینی بودند.

زمانی که مریم عیسی را در آن جشن فصیح اورشلیم گم کرد، هزاران فکر و خیال بد از سرش گذشت. قلب او را ترس فرا گرفته بود. هر پدر و مادری در قبال فرزندان خود مسئولیتی دارند اما مواظبت از فرزند خدا چه مسئولیت هولناکی بود. مریم و یوسف در بطن نگرانی خود، بالاخره عیسی را در معبد یافتند که با عده‌ای از معلم‌ان یهود مباحثه می‌کرد. عیسی در قبال این وضعیت فقط یک توضیح داشت که «شما باید بدانید که مهم‌ترین چیز برای من اینست که به کار پدر خود مشغول باشم». مریم فهمیده بود که عیسی از فرمان بزرگتری تبعیت می‌کند. اما یکبار دیگر یاد می‌گرفت که عیسی را آزاد گذارد و در چنگ خود اسیر نسازد. به‌زودی جشن ۱۲ سالگی او را جشن می‌گرفتند که در فرهنگ آنها نشانه بلوغ و گذر از کودکی به جوانی بود. مریم می‌دانست که بیش از این نمی‌تواند با عیسی مثل یک کودک رفتار کند.

لازم بود ذهن خود را با این فکر بیشتر آشنا کند که عیسی را باید آزاد بگذارد. چندی بعد عیسی در اطراف شروع به موعظه کرد. با هر خطری که جان عیسی را تهدید می‌نمود، وجود مریم نیز از ترس متلاطم می‌شد. او از خطرانی که برای عیسی بود خبر داشت و به احتمال زیاد شب‌های زیادی بود که بیدار مانده به او فکر می‌کرد. اما می‌دانست که در این دوران باید با توکل مطیع و سرسپرده خدا باشد. مانند هر مادری هنگامی که جمعیت از هر سو عیسی را احاطه نموده بودند، مریم تلاش کرد خود را به عیسی نزدیک کند. او می‌خواست او را از جمع به خانه برد تا استراحتی کرده باشد، ولی به تدریج متوجه شد که عیسی نمی‌تواند فقط به یک جا خود را محدود کند. او به همه متعلق بود نه فقط به خانواده خود. مریم از جانب خدا ۳۰ سال قبل، این افتخار را یافته بود که نجات‌دهنده را به این دنیا بیاورد و اکنون می‌فهمید که باید بگذارد که عیسی به دنبال انجام نقشه‌های والایی باشد که خدا برای او دارد.

مریم زنی پیرو و شاگرد عیسی

دردناکترین تجربه مریم صحنه هولناک صلیب بود. مریم می‌دانست که خدا هم می‌داند که درد از دست دادن تنها فرزند چیست. خدای پدر با قلبی شکسته مرگ تنها فرزند خود را نگریست و آنچه که ما اغلب از یاد می‌بریم اینست که مریم هم مرگ فرزند خود را می‌نگریست. او نه می‌توانست دخالت کند و نه کاری از دستش برمی‌آمد. همانطور که شمعون پیر هم ۳۰ سال قبل پیشگویی کرده بود، خنجر قلب او را می‌شکافت. مریم تنها شخص حاضر هم در زمان تولد و هم زمان مرگ عیسی بود. او فردی بود که افتخار بزرگی نصیبش شد ولی این افتخار بزرگ بهای سنگینی هم داشت. شاید زمانی که عیسی عذاب می‌کشید قدرت تحمل دیدن او را نداشت ولی در عین حال نمی‌توانست آن صحنه را ترک کند. آنجا در پای صلیب در حالی که عیسی آخرین نفس‌های خود را می‌کشید تمامی زندگی او از مقابل چشم مریم می‌گذشت، تولد او در آخور، دست‌های کوچک او که دست‌های مریم را می‌گرفت، دست‌های ماهر و قوی نجارگونه او، دست‌هایی که مریضان را شفا می‌داد و حالا همان دست‌ها روی صلیب می‌خکوب شده بود. او برای کودکی که روزی در آغوش داشت، برای مرد جوانی که بزرگش کرده بود و برای پسری که اکنون بر روی صلیب می‌مرد، گریه می‌کرد. شاید تمامی وجودش از غصه پر بود که صدای عیسی به گوشش رسید: "بانو . . ." عیسی در آخرین لحظات زندگی خود، مواظبت از مریم را به عهده یوحنا گذاشت. در یوحنا ۱۹:۲۷-۲۵ آن سخنان گرانقدر آخر، که از آن به بعد در سراسر زندگی مریم می‌توانست انعکاس داشته باشد، نوشته شده است. کلماتی که مریم می‌توانست به آنها بچسبد و بارها و بارها آنها را بیاد آورد. کلماتی که ارزش همه چیز را داشت. مریم فقط پسر خود را بر روی صلیب ندید، او بره‌ای را دید که قربانی شده است: «تو باید او را عیسی بنامی، زیرا او قوم خود را از گناهانشان نجات خواهد بخشید.» عیسی زندگی خود را فدای بشریت کرد. در رسالهٔ قرن‌تین می‌خوانیم، که اگر عیسی از مردگان برنخاست، ایمانمان ارزشی ندارد و هنوز در گناهان خود هستیم. خدا را شکر که عیسی از مردگان زنده شده است و ما امیدی داریم که محکم و استوار است. مریم هم مانند دیگر شاگردان، او را در باغ ملاقات کرد و او را پرستش نمود و شاهد این پیروزی بود.

مریم بر روی کوه زیتون زمانی که عیسی به شاگردان در مورد روح القدس تعلیم می‌داد حضور داشت. عیسی در مقابل چشمان آنها به آسمان بالا برده شد. در روز پنطیکاست ۱۲۰ نفر در بالاخانه مشغول دعا کردن بودند و مریم هم در میان آنها منتظر "وعده پدر" بود. مریم ثابت کرد که زندگی در سرسپردگی و اطاعت از خدا، زندگی پرثمری است. مریم با کلیسای اولیه همگام بود. او به آن گله کوچک خدمت کرد. نه از آنها کنارمگیری نمود و نه خود را بالاتر از آنها قرار داد.

نتیجه‌گیری

مریم علاوه بر اینکه روحی فروتن داشت و اطاعت و سرسپردگی جزو صفات شخصی او بود، در عین حال از این قدرت هم برخوردار بود که فرزند خود را در اسارت خود نگاه ندارد؛ بلکه بگذارد که او آزاد باشد و این تجربه را در سراسر زندگی‌اش پیاده کرد و الگوی زیبایی برای پیروی از خود بهجا گذاشت. بیایید به مریم از دید دیگری بنگریم. مریم را در شکل و شمایل چوبی و مرمری نگاه نکنید، بگذارید شمایی که از او در ذهن شماست صورت کسی باشد که دعوت خدا را نسبت به زندگی خود شنید و در کمال وفاداری و ایمان به آن پاسخ داد. دعوتی که زندگی او را دچار فراز و نشیب‌های زیادی نمود و به راهی "فراتر از آخر" کشاند.